

رجال عصر ناصری

تألیف

جناب آقای دوستعلی خان معیر الممالک

سید زین العابدین امام جمعه

میر عبد الواسع اصفهانی سر دودمان خاندان امامی در دوران صفوی امام جمعه بود و هم داماد مجلسی . میر محمد مهدی از اخلاف وی در زمان خاقان فتحعلی شاه امام جمعه تهران خوانده میشد و برادر زاده اش میر سید ابوالقاسم در اصفهان سمت امام جماعت داشت . وی چون بمناسبتی بتهران آمد عمش میر محمد مهدی که بلا اولاد بود او را بفرزندگی و هم بنیابت خویش برگزید . میر سید - ابوالقاسم در دوران محمد شاه غازی مقام امام جماعت یافت و در عهد سلطنت ناصرالدین شاه درگذشت و در بقعه ای که از آن پس به « سر قبر آقا » معروف شد مدفون گشت . بعد از او پسرش حاج سید زین العابدین امام جمعه شد که شرح زندگی وی منظور نویسنده این سطور است . هنوز چهل سال نداشت که سمت امام جماعت یافت و در مسجد شاه اقامت گزید . بامر ناصرالدین شاه خانه های جنب مسجد خریداری و برای اقامتگاه امام جمعه وقف گردید .

سال ۱۲۸۸ ه . ق . که در ایران فتحعلی روی نمود ناصرالدین شاه بعزم زیارت حضرت رضا علیه السلام آهنگ ارض اقدس کرد . دوستعلی خان نظام الدوله معیر الممالک که در رکاب شاهانه بود در یکی از منازل بین راه بوبا مبتلا شد و در کشاکش مرض فتر کرد که اگر از مهلکه جان سلامت برد یگانه دختر خود زهرا سلطان خانم را برسیدی بزنی ارزانی دارد . ملک و همراهانش دست از حیات معیر الممالک شسته بودند ولی قضارا ملک الموت از بیمار روی بگردانید و وی باردیگر جامه تندرستی پوشید .

چون این خبر بیایستحت رسیده بود پس از بازگشت معیر الممالک از سفر خراسان تنی چند از اسادات جلیل القدر خواستار زهرا سلطان خانم شدند و از آن میان آقا سید زین العابدین گوی سبقت را ربود . پس از کسب اجازه شاه مجلسی درخور آراستند و دخت معیرا بعقد امام جمعه جوان درآوردند . زهرا سلطان خانم از شوهر خویش سه پسر آورد بنامهای آقا میرزا محمد و آقا محمد و نیز دو دختر آورد که یکی همسر آقا شیخ جعفر سلطان العلما و دیگری عیال حاج میرزا احمد آقا پسر حاج میرزا جواد آقا مجتهد شد .

پس از آنکه زهرا سلطان خانم بدار باقی شتافت آقا سید زین العابدین خواستار ضیاء السلطنه دختر ناصرالدین شاه شد که باو ارزانی گشت . امام جمعه از همسر دومش دارای دویسر و دو دختر شد بدین قرار : آقا سیدعلی حسام الدین میرزا که در نوزده سالگی مرض خنق درگذشت ، آقا سید جواد ضیاء الدین میرزا ظهیر الاسلام که از شخصیت های نامی امروز است و بی نیاز از معرفی . ندیم السلطنه

که او نیز در سن ۱۲ سالگی مانند برادر بیماری خنق از جهان رفت و بالاخره شمس السلطنه که همسر آقای دکتر محمد مصدق شد ویس از مادر لقب او را یافت و ضیاء السلطنه خوانده شد.



مرحوم سید زین العابدین امام جمعه

امام جمعه مردی نیک منظر و خوش محضر بود. هم سرآمد روحانیان زمان بود و هم مبارزی کاردان و سیاست دان. در عمران و آبادی نیز دستی دراز داشت از جمله در زمینهای بی آب و گیاه واقع در سمت راست جاده سرخه حصار باغی بمساحت چند ملیون متر وقتائی پر آب احداث کرد و سردر و عمارتی زیبا در آنجا بنا نهاد. از گرد عمارت هشت خیابان عریض منسحب و دامنه آنها تادیوار باغ کشیده میشد. هر خیابان دوسه هزار ذرع طول داشت و در دو طرف هر یک نوعی از درختان بی بر و باصطلاح جنگلی کاشته شده بود. در فاصله خیابانها چمنستانها، گلزارها، حوضها و جویبارها و درختان بارور بسیار نظر را لذت می بخشید و هوای معطر و مطبوع باغ دل را بفرح و انبساط می آورد.

خلاصه آنکه «امامیه» یا «قلمه امام» که باین هردو نامش میخواندند بهشتی بود از رنگ و بوی و آبادکننده اش آزاده مردی نیکخوی و دلجوی .

مقر بیلاقی امام جمعه اسدآباد شمیران بود . اسدآباد به فرزانة خانم دختر فتحعلی شاه تعلق داشت و فرزانه خانم به حسینعلی خان معیرالممالک . وی از شوهر خویش دوفرزند آورد و اسدآباد را بآنان بخشید . فرزندان هردو در جوانی درگذشتند و اسدآباد بملکیت معیرالممالک درآمد و



مرحوم سید ابوالقاسم امام جمعه

بالاخره پدرم دوست محمد خان معیر الممالک آنرا بعنوان هدیه عروسی بغواهرش زهرا سلطان خانم بخشید .

امام جمعه اسدآباد را بیش از آنچه که بود آباد ساخت و براینه و باغهایش افزود . میرزا علی اصغر خان امین السلطان هر روز خود را با امام جمعه نزدیکتر مینساخت تا آنکه در دوران مظفری که مقام صدارت ولقب اتابکی یافت در زمره دوستان آن بزرگوار درآمد . در ماه شوال سال ۱۳۲۰ ق. که امام جمعه عزم سفر حج کرد شب قبل از حرکت را با کسان و مشایخین در مهرآبادویس از ساعتی امام مسلمین و همراهانش راه خانه خدا در پیش گرفتند و دیگران بخانه های خویش بازگشتند . حاج میرزا ابوالقاسم فرزند ارشد امام جمعه که پس از پانزده سال تحصیل علوم دینی در عتبات تازه بایران بازگشته بود در غیبت پدر قائم مقام او خوانده شد . پس از یکی دو ملاقات با اتابک نه تنها با او نجوشید بلکه با عین الدوله و هندستانش که علیه وی میکوشیدند چندان یاری کرد تا صدراعظم را از کار برکنار ساخت .

امام جمعه در بجهوه زمستان سال ۱۳۲۱ ه . ق . از سفر مکه باز آمد . هوا سخت سرد و یرف زمین را در لاف منجمد خود پوشانده بود . با وجود سرمای طاقت فرسا از زائر کعبه استقبالی شایان بعمل آمد که کلیه طبقات در آن شرکت جستند . در دو طرف راه تهران حضرت عبدالعظیم بزرگان و بازارگانان معتبر و غیره بقواصل مختلف خیمه های بزرگ و کوچک افراشته و در آنها اجتماع کرده بودند . من نیز بقصد دیدار پسر عمه پدر خود را بمبائی پشمین پیچیده در کنج کالسکه خزیده بودم و تفکر کتان از میان جمعیت سوارویاده میگذاشتم . در بین راه مقابل یکی از چادرها صاحب اختیار را دیدم ، او نیز مرا دیده بود و با دست بایستادم اشاره میکرد . چون از کالسکه بزیر آمده و بدوون خیمه رفتم محفلی گرم و آراسته یافتیم . تنی چند از مانوسان گرد منقلی فراخ و آکنده از آتش سرخ نشسته بودند و سماوری بزرگ در کنارشان میجوشید و بخار بسیار در فضا می پراکند که در آن روز سرد منظری بس مطبوع داشت . پس از نوشیدن دو فنجان جای معطر و گوارا یاران را خدا نگهدار گفته براه ادامه دادم . هنگامی حضرت عبدالعظیم رسیدیم که امام جمعه قبلا رسیده و بحرم رفته بود . چون از شدت ازدحام مستقبلین دخول در حرم را ممتنع دیدم ناگزیر در رواق بانتظار ایستادم . دیری نیامید که امام جمعه از حرم بیرون آمد و بدیدارم آغوش مهر گشود . در حین معانقه سر بگوشم نهاد و گفت : «غم محور ، چیزی نخواهد گذشت که عین الدوله را بر سر جایش خواهم نشاند و اتابک را باز خواهم آورد» . سپس آقای ظهیر الاسلام را که در زیارت کعبه همراه پدر بود در آغوش گرفتم . علاوه بر مهر خوشاوندی میانمان انس و صفائی بسزا بود که خوشبختانه تا با امروز نیز همچنان پائیده است .

روز چهارشنبه ای از ماه ذی قعدة سال ۱۳۲۱ ه . ق . بود که این استقبال مجلل از امام جمعه بعمل آمد و هرگز از خیال کس نمیکندشت که چهارشنبه دیگر با تجلی بیشت از آن رادمرد تشییع شود . حاج سید زین العابدین سه روز پس از ورود بتهران بمرض ذات الریه مبتلا و بستری شد . میرزا ابوالقاسم سلطان الحکما دستور قصد داد ولی بعوض بهبود بیماری شدت یافت و دوروز بعد بیمار در حال اغما فروشد . چون میرزا عبدالکریم معتمدالاطبا را بر بالینش خواندند پس از معاینه اظهار داشت که گرفتن خون اصولا خطا و مقدار زیاد خطا تر بوده و کار از درمان گذشته است . سرانجام هشت روز پس از باز آمدن از زیارت خانه خدا در سن شصت و یک سالگی روان پاک امام جمعه بعالم بالا رفت و بخانه خدا پیوست و جسدش در جوار پدر بخاک سپرده شد .

در پایان شرح زندگی امام و پیش از بیان حال جانشینان وی بطور اختصار ، مجملی از وقایع مفصل سفر آن مرد خدا را بکلمه که از پسرش آقای ظهیرالاسلام شنیده‌ام حکایت میکنم ،



« پدرم یازده تن همراه داشت از جمله حاج سید محمدعلی شهرستانی ، حاج شیخ علی معروف به ارکی که در مسجد ارك اقامهٔ جماعت داشت ، آقای سید نصرالله امام جماعت سید نصرالدین ، حاج میرسیدعلی نقی و پسرش آقا سیدجواد و غیره .

« چون از مهرآباد حرکت کردیم کالسکه‌ها در راه بدشواری پیش می‌رفتند زیرا همه جا از برف مستور بود و همچنان می‌بارید . در قزوین با استقبال و احترام بنزل آقامیرزا مسعود شیخ‌الاسلام وارد ویس ازدوشب اقامت رهسپار رشت شدیم . در رشت نصرالسلطنه (بعد ها سیهدار اعظم خوانده شد) با جمعی از علما از قبیل آقای خامی ، آقای شریعتمدار ، حاج میرزا محمدرضا رفیع وعده کثیری از طبقات مختلف با استقبال آمدند . پدرم پس از اظهار تشکر از آنان بخانهٔ شریف‌العلما که املاکش سیردهٔ باغ بود رفت . پس از دو روز رفع خستگی سوی انزلی (بندر پهلوی) راهی شدیم و آنجا در باغ و عمارت معتمدی مسکن گزیدیم . حاج زین‌العابدین تقی‌اف که معتبرترین و ثروتمندترین تاجر ایرانی مقیم بادکوبه و صاحب چاههای نفت و کارخانجات و چند کشتی بود یکی از کشتیهای خود را بنام «قرل آقاج» در اختیار پدرم و همراهانش گذارده و از پیش روانهٔ انزلی کرده بود .

روز بعد بکشتی مزبور که کارکنانش بجز ناخدا جمله مسلمان بودند سوار شده روی امواج سوی بادکوبه روان گشتیم و پس از بیست و چهار ساعت بمقصد رسیدیم . در بادکوبه اعضای قنصلگری ایران و گروهی از ایرانیان مقیم آنجا در بندر گرد آمده بودند . برای اقامت منزل تومانیانس معین شده بود ولی چون پدرم به تقی‌اف وعده داده بود که نزد وی بماند بخانهٔ او رفت . عمارتی را که میزبان توانگر برای پذیرائی آماده ساخته بود (اکنون تبدیل بموزه شده) بسیار وسیع ، مجهز و مجلل بود . علاوه بر وسائل کامل زندگی مسجد و سینما و ورزشگاه مخصوص داشت . مالک نیکوکارش ده میلیون منات خرج ساختمان مدرسه‌ای کرده بود که یانصد تن دختر یتیم بی بضاعت از مسلمانان قفقاز در آن تحصیل میکردند و کلیهٔ مخارج آنان را نیز خود می‌پرداخت . روزی که بنا بدعوت قبلی برای بازدید مدرسهٔ مزبور رفتیم تقی‌اف اظهار داشت که علاوه بر این بساط دویست و پنجاه پسر بی بضاعت مسلمان را به مسکو و دویست و پنجاه تن دیگر را به سن پترزبورگ برای فرا گرفتن رشته‌های مختلف فرستاده و کارخانهٔ چیت‌سازی خود را وقف این کار کرده است که در آمد آن مخارج تحصیل و زندگی هزار تن دختر و پسر را تأمین میکند و نیز گفت که مقرر داشته در پایان تحصیل بهر دوشیزهٔ دوهزار روبل طلا بعنوان جهیز و برابر همان مبلغ بهر پسر برای سرمایهٔ شروع بکار ارزانی شود . آن روز پدرم پس از بازدید از کلاسها ، خوابگاهها ، اطاقهای نماز ، ورزشگاهها و قسمتهای مختلف دیگر مدرسه ، بهر دوشیزهٔ محصل يك پنجهزاری زرد و بهر معلم يك طاقهٔ شال بخشید .

پس از پنج روز توقف در بادکوبه با راه آهن براه ادامه دادیم . يك واگن دارای سه اطاق درجهٔ اول و سه اطاق درجهٔ دوم تا سرحد اطریش در اختیارمان بود . نشیمن‌های اطاق مخصوص پدرم را برداشته و بر کف آن نمود گسترده بودند . در روسیه نیز همه جا طبیعت از برف و یخ پوشیده شده بود و با وجود پیش‌بینی‌های لازم از سرما در رنجه بودیم . در ایستگاه شهر وین نریمان‌خان قوام‌السلطنه که یحیی برمکی عصر خود بود ، شاهزادگان یمین‌الدوله و عضدالسلطنه پسران ناصرالدین

شاه با هشت تن از بزرگان دیگر ایرانی که در مدرسه امپراطوری تحصیل میکردند و اهضای سفارت و غیره در انتظار ورود پدرم بودند . حاج میرزا علی معروف به وینه نماینده حاج ملک التجار مأمور پذیرائی بود . پدرم در سفارت ایران و همراهانش در بهترین مهمانسرای پایتخت اطریش منزل گزیدند ولی ناهار و شام را همه بیک جا در سفارت میخوردند . روزی امپراطور فرانسوا ژرف ، پدرم و خواص همراهانش را بجای عصر در یازک شمیرون دعوت کرد . جمله با دستار وردا و عبا و نملین بکاخ سلطنتی رفتیم . در سر میز جای امپراطور با تمام وقار و مناعت خویش میخواست هم بدقت درمانگرد و هم نگاههای کنجکاوانه اش از نظر ها پوشیده بماند و این خود برای ما که متوجه آن حال بودیم خالی از تفریح نبود .

« چون جامه دانها و کیف دستی پدرم از جرم بلغار بود و چند شیشه ترشی پرادویه نیز همراه داشتیم پس از آنکه وین را ترک گفتیم شنیدیم که در مهمانسرا اطاقهایمان را که از بوی خوش بلغار پر بود ضد عفونی کرده اند !

« در اسلامبول ارفع الدوله سفیر کبیر ایران با گروهی انوده بایستگاه راه آهن آمده بودند و ما را بسفارتخانه بردند . روز دیگر ابوالهدی افندی مرشد سلطان عبدالحمید که بجهاتی از شیخ الاسلام نیز برتری داشت با چند تن از رجال دولت بملاقات پدرم آمدند و ابوالهدی افندی از جانب سلطان دعوت کرد که روز جمعه پس از گزاردن نماز در مسجد مخصوص واقع در کنار بقا بکاخ « یلدوز » رویم . در روز مهیود نیم ساعت بظهر مانده یک کالسکه سلطنتی که چهار اسب درشت و زیبا بایرافهای تمام طلا بر آن بسته شده بود بسفارت ایران آمده ما را بمسجد برد . با آنکه برف شدت میبارید در مسیر سلطان همه جا در دوطرف خیابانها افراد نظامی تنگ یکدیگر ایستاده بودند . چون وارد مسجد شدیم ما را در طبقه دوم بتالاری باشکوه بردند که پنجره های بزرگش بغیابان نگاه میکرد . این هنگام صدای سوت که علامت حرکت سلطان بود بگوش رسید . سلطان عبدالحمید با لباسی ساده درون درشکه رو باز نشسته بود و وزیر جنگ مقابلش جای داشت . شیخ الاسلام و صدر اعظم با جامه های تمام رسمی در طرفین درشکه سوار بر اسب آهسته میرانند و رجال و نامداران دیگر از عقب پیاده می آمدند . بورود سلطان خطیب خطبه آغاز کرد و در پایان آن حضار بخاک افتادند و تویها بفرش درآمد . سپس مراسم نماز با الهی بیرون از نیروی بیان انجام شد و سلطان بهمان ترتیب که آمده بود بقصر « یلدوز » بازگشت . پس از ربع ساعت طبق قرار قبلی بدربار رفتیم . احمد رایت پاشا وزیر دربار ما را با احترام پذیرفت و بتالار وسیع و مجلی مشرف بدریا هدایتان کرد . سلطان عبدالحمید با اندام لاغر و بینی عقابی در حالیکه قهقرا تا بروان پامین کشیده بود و پالتوی از ماهوت لفل فلنکسی بر تن داشت در تالار قدم میزد . بورود ما برجای ایستاد و پس از انجام مراسم معرفی روی نیمکتی مطلقا نشست و ما را بر صندلیهایی مانند آن نشانده . ارفع الدوله نیز کنارمان بر زمین قرار گرفت و وزیر دربار مقابل در ورودی تالار سان مجسمه ایستاد .

سلطان عثمانی قریب نیم ساعت از مظفرالدین شاه و اوضاع ایران و چگونگی مسافرت ما

شرح تصویر صفحه مقابل :

آقای سید جواد ظهیر الاسلام - مرحوم سید زین العابدین امام جمعه - مرحوم شاهزاده

عبدالحسین میرزا فرمانفرما



پرسش کرد و از مقام خلافت خویش صحبت داشت و ارفع الدوله در میانه مترجم بود در پایان ملاقات سلطان وزیر دربار را گفت تا بعد اعظم گوید بتمام بنادر و شهرهای دیگر قلمرو عثمانی تلگرافی اطلاع دهد که امام جمعه و همراهانش مهمان دولت هستند و باید از آنان پذیرائی رسمی بعمل آید .

«روز دیگر ابوالهدی افندی ما را در منزلش بناهار دعوت کرد و عصر گاه که سفارت ایران بازگشتم يك تن نظامی از جانب سلطان آمده نشان درجه اول آل عثمان برای پدرم و درجه دوم آنرا برای من آورد . امام بفرستاده سلطان گفت که روحانیان ایران نشان نمی پذیرند و ضمن پیامی تشکر آمیز آنها را پس فرستاد .

«پس از ده روز اقامت در ترکیه بایک کشتی بزرگ انگلیسی عازم جده شدیم ، بهر بندر که میرسیدیم پرچم ایران بالای دگل کشتی باهتر از درمی آمد . در بیروت و یرت سعید و اسمعلیه کشتی چند ساعت لتنگر انداخت و والی شهرهای مزبور و قنصل ایران بدیدن پدرم آمدند . در جده نمایندگان والی حجاز و شریف مکه با استقبال آمدند . در مدت توقف در سرزمین حجاز مهمان امیر مکه بودیم و از پذیرائی چیزی فروگذار نکردند . در نزدیکی مکه برادر زاده شریف ، والی مکه و سران قوم بملاقات آمدند و هفده تیر توپ شلیک شد . یکسر ما را بمنزل شریف مکه بردند و میزبان با لباس رسمی بهماهی والی پاشا تادر ورودی خانه پیش آمد .

«پس از انجام اعمال حج از غروب روز عید دودسته موزیک نظامی در طرفین پوش بزرگ بترنم آمد و عبدالرحمن پاشا امیر محمل شام و ابراهیم پاشا امیر محمل مصر بدیدار آمدند . همان شب بشام رسمی مهمان شریف مکه بودیم . در خیمه ای گرانبها که قریب پنجاه ذرع طول داشت و درونش از پارچه زرینت و ریشه های گلابتون زینت یافته بود نیمکتهای مطلا نهاده و روی میزهای صدف نشان و منبت انواع شربت و خوردنی حاضر آورده بودند . آن شب سلطان زنگبار نیز مهمان شریف بود و بوسیله مترجم ساعتی با پدرم از هر در سخن گفت .

«روز سیزدهم ماه ذیحجه بانفاق عبدالرحمن پاشا آهنگک مدینه منوره کردیم و بازده روز در راه بودیم . علی پاشا محافظ مدینه در دروازه شهر با استقبال آمد و احترام بسیار کرد . پس از چند روز اقامت و زیارت اماکن مقدسه بهماهی ابراهیم پاشا بست ینبوع رانندیم و بعد از شش روز با تجار رسیدیم . روز چهارم ورود با کشتی از راه دریای احمر و ترعه سوئز عازم بیروت و یافا شدیم و از آنجا زیارت بیت المقدس رفتیم . در ایستگاه قدس قنصل ایران با اعضای قنصلگری و کاظم پاشا والی قدس پیش آمده بودند . آنجا در خانه مفتی فلسطین ماندیم و طی پنج روز که مهمان وی بودیم از مسجد اقصی ، کلیساها ، بیت اللحم ، غار مسیح ، شهر خلیل الله و غیره دیدن کردیم . از آنجا بیروت باز آمده با راه آهن بشام رفتیم . در ایستگاه والی ناظم پاشا و اسمعیل حقی پاشا فرمانده قشون ترک در شام با جمعی از علما و قضایا ما را با احترام پذیرفتند و در عمارتی عالی نزدیک مسجد اموی منزلتان دادند .

طی بیست روز اقامت در شام میزبانان و وسائل مسافرت یک ماهه بین شام و بغداد را فراهم ساختند هنگام حرکت پدرم و من در درشکه جا گرفتیم و بقیه همراهان در کجاوه . بیست تن سوار مسلح

شرح تصویر صفحه مقابل :

نشسته : بر است ، مرحوم میرزا محمد ، چپ آقای سید جواد ظهیر الاسلام

ایستاده : مرحوم میرزا باقر نظام الملما



روزنامه کاهن و روحانی
پرتال جامع علوم انسانی

چرکس و یک صاحب منصب بحفاظت کاروان گمارده بودند . بعلت گرما شبها راه می‌پیمودیم و روزها بااستراحت می‌پرداختیم . روزنهم پدرم را تبی شدید عارض شد . کاروان که بغیراز کجاوه‌ها از سی و پنج شتر و قاطر بارکش تشکیل یافته بود مانند معمول پس از غروب آفتاب برای افتاد، ولی پدرم و من چند ساعت پس از حرکت قافله به‌راهی چهار سوار با درشکه روان شدیم . سینه‌دم که بکاروان رسیدیم افراد آن را زار و فکار دیدیم و چون سبب پرسیدیم گفتند : « چون نزدیک شهری بنام «دیر» رسیده بودیم درانتظار شما توقف کرده بااستراحت پرداختیم . هنوز ساعتی نگذشته دزدان شتر سوار صحرا بر ما تاخته سواران را خلع سلاح کردند ، بارها و بار کشته‌ها را بیغما بردند و جامه از تن کاروانیان بدر آوردند . » من از دیدن آقای شهرستانی و حاج شیخ علی و غیره که نیم‌عریان در میان بیابان رمل با حالی رقت‌بار سرگردان ایستاده بودند نمیتوانستم از خنده خودداری کنم و پدرم ییابی نگاههای تند و تیز بسویم می‌افکند .

« در طلوع آفتاب سران شهر که از رسیدن کاروان و ماجرای دوشین خبر یافته بودند فرارسیدند و از واقعه اظهار تأسف کردند . پدرم دست‌ور داد تا همراهان را بشهر برند و پس از تهیه لوازم سوی بغداد روانشان سازند آنگاه خود با من و چند تن سر باز از راه حمص و بعلبک بشام بازگشت و پس از سه ماه توقف باردیگر با کاروانی مفصل و پنجاه تن مستحفظ عازم بغداد شد . در پنج فرسنگی شهر آقایان علما و پاشای بغداد و وجوه طبقات باستقبال شتافتند و از امام تجلیل فراوان کردند . دیدار برادر عزیزم حاج سید محمد که در نجف تحصیل میکرد و برای ملاقات ببغداد آمده بود بیش از همه موجب خوشوقتی گردید . روز بعد از ورود تعطیل عمومی اعلام شد و طبقات مختلف از پدرم دیدن کردند . در کربلا و نجف نیز علمای طراز اول از قبیل حاج شیخ حسن پسر شیخ زین‌العابدین طباطبائی ، آقا میرزا مهدی پسر آخوند ملاکظم ، آخوند آقای شریعت و غیره مجتهدان گردیدند و مأموران دولتی و تجار و قاطب اهالی نهایت احترام و مهمان‌نوازی را مرعی داشتند . پس از سه ماه تشریف در عتبات با کلیه همسفران که در کاظمین بهم باز پیوسته بودیم بایران بازگشتیم و پدرم پیش از حرکت پنجاه هزار تومان بطلب و خدمت‌گزاران بقاع متبر که ارزانی داشت . »



پس از حاج سید زین‌العابدین امام جمعه پسر ارشدش حاج سید ابوالقاسم جای او نشست و در امامیه مسکن گزید . وی مردی آگاه ، با ذوق ، بی‌ریا و نوع دوست بود و مانند پدر با مردم برآفت و مهر رفتار میکرد . بی‌روان‌دن گل و درختان بی‌بندی رغبت فراوان داشت . فن عکاسی را نزد حموی بزرگم میرزا محمدخان حشمة‌المالک می‌آموخت و عیوب و عکس‌را بر شیشه یا پرداز مداد چنان استادانه اصلاح میکرد که گویی سالها در این کار زحمت کشیده است . در دوران مشروطیت مقام خویش را ترک گفت و سفری بمرستان و اروپا کرد و مدتی بسیر و سیاحت و استفاده از گنجینه کتب کتابخانه‌های معروف گذرانید .

آقای سید ابوالقاسم از نخستین همسرش بلبیس خانم دو دختر و یک پسر داشت . دخترها زهرا خانم و فاطمه خانم نامیده شدند و پسر ، آقای دکتر سید حسن امامی است که اکنون امام جمعه خوانده میشوند و بانهایت درایت و کفایت عهده‌دار مقام شریف نیاگان خویش میباشند .

آقای سید ابوالقاسم پس از همسر اول ، خانم شکوه‌الدوله دختر مظفر الدین شاه را بزنی گرفت و از وی دارای سه فرزند شد ، بنامهای محمدعلی ، رضا و کاظم . پسر دوم که نوجوانی زیبا روی و

وبلندبالا بود و در مدرسه نظام فتون سپاهیگری می آموخت بمرضی درمان ناپذیر دچار گشت و سرانجام درگذشت . پدر که خود از چندی پیش رنجور بود داغ فرزند را تحمل نتوانست و یکباره از پای درآمد و پس از اندک مدتی در پی جگر گوشه خویش بدیگر سر اشتافت . از این ماجرا سی و سه چهار سال میگذرد .

۱۳۰۹

روزگاری که مشروطه خواهان و استبداد طلبان در ستیز بودند آقا سید محمد برادر کهنتر



آقای میر سید محمد امام جمعه

آقاسید ابوالقاسم که زبده‌ترین شاگرد آخوند ملاکاظم خراسانی بود از عتبات بایران بازگشت . چون مشروطه خواهان میدانستند که او بدستوراستاد والامقامش بمنظور اشاعه و تقویت مشروطه از عراق آهنگ ایران کرده وی را بگرمی استقبال کردند . در سال ۱۳۲۶ هـ . ق . بنماینده کمی مجلس شورای ملی انتخاب شد و پس از استعفای برادرش سمت امام جماعت یافت .

آقا سید محمد مردی آزاده و روشن فکر و روشن بین بود . در دوران شاهنشاه فقید مفتی اعظم فلسطین و شیخ محمد آل کاشف الغطاء مرجع تقلید اعراب و حسن صدر رئیس وقت سنای عراق بدعوت امام جمعه بتهران آمدند و مدت یک ماه در خانه او بسر بردند . منظور از این دعوت شالوده ریزی و وحدت کشورهای اسلامی بود که از آن استقبال شد ولی بجهانی سرنگرفت .

فروتنی و تواضع از صفات برجسته آقا سید محمد امام جمعه بود ولی هنگام ضرورت بی‌پرده سخن میگفت و بی‌باک و باقدرت رفتار میکرد . وی مشهورترین عالم اصولی زمان خویش بشمار میرفت و در سالهای آخر عمر بآموختن زبان انگلیسی همت گماشت و در این راه پیشرفتهای شایانی کرد . در مدت قریب هشتاد سال زندگی تنها یک زن اختیار کرد و با آنکه همسرش نیمی از عمر را بیمار و بستری بود درصدد انتخاب زنی دیگر بر نیامد .

سکینه خانم از شوهر با وفای خویش سه پسر باسامی مرتضی ، مصطفی و زین العابدین و سه دختر بنامهای صدیقه (فخر السلطنه) ، زیور (بدر السلطنه) و عالیه (فروغ السلطنه) آورد که هر شش در قید حیاتند .

آقاسید محمد امام جمعه را چهره‌ای گشاده و قیافه‌ای نجیب بود و مزاجی سالم و نیرومند داشت . اغلب فاصله بین تجریش و باغ بیلاقی خود واقع در ولنجک را پیماده می‌پیمود . هر وقت بدیدارم قدم‌رنجه میساخت اتومبیل را در میدان شاهپور ترك میگفت و بقیه راه را پیاده طی میکرد و چون از وی سبب میبرسیدم میگفت : « گذشته از آنکه پیاده روی را سخت دوست دارم بازارچه شمارا چندان آباد و پر نعمت می‌بینم که از تماشای آن لذت می‌برم » .

آقا سید محمد در سال ۱۳۲۲ شمسی نخست بتب مالت و سپس بیرقان مبتلا گردید و سرانجام در روز شنبه ۱۵ دی ماه ۱۳۲۴ دعوت حق را لبیک گفت و در آرامگاه خانوادگی کنار نیاکان پاک نهاد خویش در دل خاک جاودان آرمید . فسبحان من لایموت . . .

« پایان »

